

## از نهضت آزادی تا مجاهدین

۴



- خاطرات لطف‌الله میثمی (جلد ۱)
- لطف‌الله میثمی
- نشر صمدیه
- ۵۲۰ صفحه
- ۷۰ هزار تومان

کتاب، جلد اول خاطرات و شرح فعالیت‌ها و مبارزات لطف‌الله میثمی، از کودکی تا شهریور ۱۳۵۰ است. او در سال‌های ۱۳۳۸-۱۳۴۲ همزمان با تحصیل در رشته مهندسی نفت در چارچوب تشکیلات انجمن اسلامی دانشجویان، جبهه ملی و سپس نهضت آزادی فعال شد و در آذر ۱۳۴۲ به مدت ۷ ماه بازداشت شد. میثمی یک دهه با حضور فعال در سازمان مجاهدین خلق به مبارزه با رژیم پهلوی دست زد.

## آن‌ها که رفتند

۵



- خاطرات لطف‌الله میثمی (جلد ۲)
- لطف‌الله میثمی
- نشر صمدیه
- ۵۰۶ صفحه
- ۷۰ هزار تومان

این کتاب جلد دوم از خاطرات لطف‌الله میثمی است. میثمی در این جلد از خاطراتش به حوادث و رویدادهای مربوط به سازمان مجاهدین در فاصله شهریور ۱۳۵۰ تا مرداد ۱۳۵۳ می‌پردازد. کتاب با نوشته‌هایی از «طاهر احمدزاده»، «عزت‌الله سبحانی» و «محمد توسلی» آغاز می‌شود و در پی آن «بحثی درباره خط مشی مجاهدین» می‌آید.

## تولدی دوباره: پله پله از از «تا خدا»...

۶



- خاطرات لطف‌الله میثمی (جلد ۳)
- لطف‌الله میثمی
- نشر صمدیه
- ۴۴۲ صفحه
- ۷۰ هزار تومان

این کتاب جلد سوم از خاطرات لطف‌الله میثمی از ابتدای بازداشت در شب ۲۸ مرداد ۱۳۵۳ تا روز آزادی از زندان قصر در ۸ آبان ۱۳۵۷ است. در بخشی از این کتاب می‌خوانید: «هر بار که بازداشت و زندانی می‌شدم، زندان برایم مانند تولدی تازه بود اما این بار با از دست دادن دو چشم به جهان جدیدی چشم گشودم و واقعاً تولدی دوباره بود که با وجود بیم‌ها، دلهره‌ها و شکنجه‌ها هیچ‌گاه لذت تک‌تک لحظات آن را فراموش نمی‌کنم و...»

تشک را باز کردم و قرآن را در آن جاسازی کردم و فقط شب‌ها که باز جویا رفت‌وآمد نداشتند، درمی‌آوردم و می‌خواندم... در این مدت خیلی فکر کردم. قرآن و صحیفه هم در تدوین دفاعیه‌ام و هم در آینده‌ام نقش تعیین‌کننده داشتند.» محمدی گرگانی در همین مدت انفرادی تردیدهایی درباره مبانی اعتقادی بخشی از اعضای سازمان پیدا می‌کند: «به این جاسازیدم که باید در دیدگاه‌های بچه‌ها یک تجدیدنظر اصولی کرد.» از این رو فکر می‌کرد برای آن که مسائل را گفته باشد، آیا درست است در دادگاه به صورت علنی اشکالات دوستانش را بگوید؟ در نهایت به این نتیجه می‌رسد که اگر از اشکالات بگوید، به نفع رژیم تمام می‌شود: «پیش خودم می‌گفتم که دشمن غدارتر، وحشی‌تر و شیطانی‌تر از این است که اشکالات را بشود به او گفت یا از تریبون او مطرح کرد ولی در خودم این تردیده‌ها وجود آمد.» محمدی اواخر سال ۵۱ از بند عمومی کمیته مشترک به زندان قصر منتقل می‌شود و با توجه به تجربه‌ای که در بیرون زندان داشت، رابط میان سازمان و گروه‌های مذهبی شد و از همین جا بحث‌های نظری‌اش با سازمان شروع شد. از همان بر خورد نخست با مسعود رجوی در زندان قصر بین‌شان اختلاف پیش می‌آید: «بلافاصله پس از یک سلام و علیک کوتاه شروع کرد به بازپرسی از من که دکتر غلام- از افراد غیرمذهبی که در بند چهار قصر با هم بودیم- فلان و بهمان می‌گوید... احساس کردم و بعدها این احساس من تأیید شد که مسعود یک قاعده در وجودش جاافتاده و جزء شخصیت و منش او شده؛ آن قاعده این است: همیشه طلبکارانه برخورد کن... بعدها که رابطه‌ها بیشتر شد، اعتراض تکراری من به او این بود که چرا پشت‌سر دیگران حرف می‌زنی؟ چرا غرور و خودخواهی بچه‌ها را تحریک می‌کنی؟ چرا برخورد ناجور با بچه‌ها می‌کنی؟ حرف تکراری او این بود که تو «تنزه‌طلبی» و اخلاقی عمل می‌کنی. تشکیلات هزار مشکل دارد، نمی‌توان این چنین ساده برخورد کرد.» البته فقط محمدی به رفتارهای رجوی معترض نبود. او گلایه‌ها و نجویای زبیرتویی مصطفی خوش‌دل را هم نقل می‌کند که می‌گفته: روابط ما زلال نیست، بچه‌ها دارند عوض می‌شوند. محمدی بیشترین اختلاف بین اعضای سازمان را در مسائل تئوری و عملی مربوط به برخورد با مارکسیست‌ها و مذهبی‌های غیرمجاهد می‌داند: «من همسایه اتاق مرحوم حاج مهدی عراقی یا آیت‌الله انواری بودم و زمانی که با هم صحبت می‌کردیم اعتراض می‌کردند که برای چه شما این‌گونه برخورد می‌کنید؟ شما چرا با مارکسیست‌ها این‌قدر نزدیک ولی با ما این‌قدر برخورد‌های تند و بد می‌کنید؟... این مسائل خیلی برایم مهم بود و نمی‌توانستم هضم کنم که چگونه ما این‌گونه برخورد می‌کنیم.» از این رو محمدی به شدت به رجوی اعتراض می‌کرده و شیوه‌ها و برخوردهای تحقیرآمیز او را مخالف رفتار و مشی بنیان‌گذاران اولیه مثل حنیف‌نژاد، احمد رضایی، علی باکری و... می‌دانست و به او می‌گفت: «تو مرد همیشه پیروز تاکتیک‌ها و همیشه شکست‌خورده در استراتژی هستی.» یعنی پیروزی‌های کوتاه‌مدت به دست می‌آورد اما در درازمدت شکست می‌خورد. اختلاف محمدی و رجوی سر اصل منافع تشکیلات نبود بلکه اختلاف این بود که رجوی مدعی بود با روش‌های او می‌توان تشکیلات را حفظ کرد و محمدی مدعی بود که روش‌های او به انزوا و نابودی اعتبار و آبروی تشکیلات می‌انجامد. این اختلافات به حدی می‌رسد که محمدی به این نتیجه می‌رسد که باید هم در تئوری و هم استراتژی سازمان بازنگری شود، اما رجوی با قاطعیت مخالفت می‌کند و معتقد است این بازنگری تشکیلات را از هم می‌پاشاند و این‌گونه راه آن‌ها برای همیشه از هم جدا می‌شود: «در زندان بند دو اوین، بهترین یاران هم‌رزم، غریبه‌های ناآشنا و بی‌احساس و حتی بی‌رحم شده بودند.»



- شهریور ۵۰ که سازمان لومی‌رود، احمد رضایی به محمدی گرگانی می‌گوید مخفی شود و او بلافاصله از اداره حقوقی بنیاد مسکن بیرون می‌آید و از زندگی کارمندی به با شناسنامه‌ای جعلی به نام ابوالحسن نصرالله‌زاده در خیابان دماوند خانه‌ای اجاره می‌کند: «از مهر ۱۳۵۰ کار بسیار سنگین شده بود و هر بار که از منزل بیرون می‌آمدم احتمال بازگشت بسیار کم بود... هر روز خبر دستگیری و شکنجه و شهادت می‌آمد.» محمدی گرگانی سرانجام ۳۱ فروردین ۱۳۵۱ در خیابان مولوی و سر قرار با اصغر منتظر حقیقی منزل بیرون می‌آمدم احتمال بازگشت بسیار کم بود... هر روز خبر دستگیری و شکنجه و شهادت می‌آمد.» محمدی گرگانی سرانجام ۳۱ فروردین ۱۳۵۱ در خیابان مولوی و سر قرار با اصغر منتظر حقیقی دستگیر می‌شود

سازمان که به شخصیت‌های سیاسی و دینی مثل مرحوم طالقانی و بازگان می‌گفتند و «قشر دو» یعنی کسانی که فرصت کار فکری نداشتند و بیشتر کمک‌های مالی یا پشتیبانی و امکانات فراهم می‌کردند.»

## چرایی اشتباه جنبش مسلحانه

محمدی درباره چرایی حاکم شدن فعالیت مخفی و چریکی بین گروه‌های سیاسی مخالف بعد از سال ۴۵ می‌گوید: «نطفه جنبش مسلحانه بعد از سرکوب ۱۵ خرداد شکل گرفت که با اوج قدرت مرحوم ناصر در مصر و جنبش فلسطین هم‌زمان بود... ما همیشه می‌گفتیم اگر در سال ۴۲، حرکت ۱۵ خرداد با مانع روبه‌رو نمی‌شد شاید هیچ وقت سازمان به «جنبش مسلحانه» روی نمی‌آورد... ضمن این که قرار نبود چریک شهری، خودش به قدرت برسد. پس قضیه «مبارزه برای کسب قدرت» از نظر ما منتفی بود.» او در ادامه به چرایی شکست جنبش مسلحانه و اشتباه بودن آن تئوری می‌پردازد: «سازمان می‌خواست به طریق «جنبش مسلحانه» به نتیجه‌ای برسد و شکست خورده؛ پس تئوری غلط بود این مسأله هیچ ربطی به «نیت»ها و «انگیزه»ها ندارد که گفته شود: انگیزه‌ها مقدس بود!» محمدی کاملاً نگاه و تحلیل عمل‌گرایانه‌ای به کنش سیاسی دارد و به‌درستی اعتقاد دارد که در عمل سیاسی این نتیجه است که درستی یا نادرستی یک کنش را مشخص می‌کند و در ادامه تحلیل دقیقی از چرایی اشتباه بودن مبارزه مسلحانه ارائه می‌دهد: «تحلیلی هم که من به آن رسیده بودم، این بود که اساساً «مبارزه مسلحانه» در آن دوره حرکتی اشتباه بود زیرا فضا را پلیسی‌تر کرد. شاید در یک فضای «آرام‌تر» با فشار کمتر و آزادی بیشتر، توده‌های مردم بهتر رشد می‌کردند و در آن صورت گرفتاری‌های بعدی به وجود نمی‌آمد.»

## از زندگی مخفی تا اختلاف با مسعود

شهریور ۵۰ که سازمان لومی‌رود، احمد رضایی به محمدی گرگانی می‌گوید مخفی شود و او بلافاصله از اداره حقوقی بنیاد مسکن بیرون می‌آید و از زندگی کارمندی به زندگی مخفی می‌رسد و با شناسنامه‌ای جعلی به نام ابوالحسن نصرالله‌زاده در خیابان دماوند خانه‌ای اجاره می‌کند: «از مهر ۱۳۵۰ کار بسیار سنگین شده بود و هر بار که از منزل بیرون می‌آمدم احتمال بازگشت بسیار کم بود... هر روز خبر دستگیری و شکنجه و شهادت می‌آمد.» محمدی گرگانی سرانجام ۳۱ فروردین ۱۳۵۱ در خیابان مولوی و سر قرار با اصغر منتظر حقیقی دستگیر می‌شود. یک روز که از بازداشت و شکنجه‌اش می‌گذرد فردی سراغش می‌رود و می‌گوید از طرف دربار است و پیشنهاد می‌دهد در ازای دست کشیدن از مبارزه و دوستانش فرصت تحقیقاتی و مطالعاتی پیدا کند و حقوق بگیرد... برای این که کمی استراحت کند و نفسی بکشد، یک روز مهلت می‌خواهد که فکر کند و شب بعد به پیشنهاد جواب منفی می‌دهد. بعد از چند روز شکنجه و به نتیجه نرسیدن قرارهای سرکاری، او را از کمیته مشترک به زندان اوین برند: «در کمیته شلاق زدن‌شان برای گرفتن اطلاعات بود ولی در اوین این زندان‌ها جنبه انتقام به خودش گرفته بود؛ کینه‌توزانه می‌زدند. سوزش و درد شلاق از کف پا تا مغز آدم را فرامی‌گرفت... در کمیته به دلیل آمیدی که به «قرار» داشتند، خام شده بودند و احتیاط می‌کردند و قدری آرام می‌گذاشتند ولی [در اوین] هیچ مهلتی نمی‌دادند و بدجوری می‌زدند.» بعد از سه ماه انفرادی در کمیته مشترک حدود یک ماه هم در اوین در سلول انفرادی بود و در این مدت از قرآن و صحیفه سجاده‌ای که یکی از نگهبانان مخفیانه به او داده بود، برای تنظیم دفاعیاتش استفاده کرد: «این قرآن برای من خیلی عزیز بود و حدس می‌زدم که مال حنیف‌نژاد باشد. داخل